حامد دهقانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نمونه سوالات

جزوه نورالانوار (۱)

سال پنجم

حوزه علمیه شورشادی (کورین)

سال تحصیلی ـ ۹۷ ـ ۹۶

سوال اول: (أ) وجه تألیف کتاب، وحالات ماتن و شارح را بنویسید (ب) الحمد لله الذی هدانا الی الصراط المستقیم؟ هر دو معنی هدایت را بنویسید، قاعده تشخیص هر دو معنی را بنویسید (ج) اینجا در متن کدام هدایت مراد است، بصورت سوال وجواب بنویسید (د) صراط مستقیم را تعریف کرده مصداق صراط مستقیم را بیان فرمائید.

جواب سوال اول: (أ) هنگامیکه کتاب «منار» مختصرترین کتاب اصول فقه بود از روی متن و عبارت، و از قدیم در قلبم بود که برای «منار» شرحی تشریح کنم، اما بخاطر مشغولیتهای زیاد موفق به این کار نشدم، تا اینکه بعد از مدتی عازم مدینه منوره ومکه مکرمه شدم دوستان مخلص من را مجبور به نوشتن شرحی برای کتاب «المنار» کردند وبرای هیچ عذری نگذاشتند. (ماتن) ابو البرکات عبد الله بن احمد بن محمود نسفی، محل سکونت ایشان نسف، بوده، تاریخ تولد نامعلوم، تاریخ وفات دو قول است ① ۷۱۰ ② ۷۰۱ (شارح) نام احمد بن ابو سعید مشهور به ملاجیون، تاریخ تولد ۱۰۴۸ وفات ۱۱۳۰

ب) هدایت به دو معنی است: ۱- الدلالة الموصلة ۲- الدلالة علی ما یوصل الی المطلوب.

ج) برای تشخیص هدایت دو قاعده وجود دارد. قاعده اول اگر نسبت هدایت بطرف الله متعال باشد معنی اول یعنی (الدلالة الموصلة) مراد است، واگر نسبتش بطرف پیامبر (ص) یا قرآن باشد معنی دوم یعنی (الدلالة علی ما یوصل الی المطلوب) مراد است. قاعده دوم اگر هدایت بسوی مفعول ثانی بلا واسطه متعدی شود معنی اول یعنی (الدلالة الموصلة) مراد است، اما اگر هدایت بطرف مفعول ثانی باواسطه (الی، یا، لام) متعدی باشد پس در این صورت معنی دوم یعنی (الدلالة علی ما یوصل الی المطلوب) مراد است.

د) (سوال) در متن «الحمد لله الذی هدانا...» کدام هدایت مراد است، زیرا که اگر معنی اول را مراد بگیریم یعنی (ایصال الی المطلوب) پس متعدی بودن باواسطه «الی» می طلبد که معنی «اراءة الطریق» باشد، واگر معنی دوم (اراءة الطریق) مراد بگیریم، پس منسوب بودن آن بطرف الله متعال می طلبد که ایصال الی المطلوب باشد، و هر دو معنی را نمی توان در یک وقت مراد گرفت؟ دو جواب دارد، جواب اول، ایصال الی المطلوب مراد است، به این دلیل که «الی» زائده است. جواب دوم، اراءة الطریق مراد است به دلیل اینکه فاعل هدانا «رُسُله» است.

هـ) تعریف صراط مستقیم: هو الصراط الذی یکون علی الشارع العام ویسلکه کل واحد من غیر أن یکون فیه التفات الی شعب الیمین والشمال، وهو الذی یکون معتدلاً بین الافراط والتفریط.

و) مصداق صراط مستقیم، در ادیان، شریعت محمدی، و در مذاهب مذهب اهل سنت والجماعت، و در طریقت طریقه ای که جامع بین محبت وعقل باشد.

سوال دوم: والصلاة علی من اختص بالخلق العظیم (أ) مراد از من اختص کیست، و چرا مصنف نام آنرا ذکر نکرد؟ (ب) خُلُق را تعریف کرده مراد از خلق عظیم چیست، بیان نمائید (هـ) مراد از آل محمد چه افرادی هستند همه را نوشته، بنویسید اینجا کدام معنی راجح تر است. (ج) دین را تعریف کرده، بنویسید چرا مصنف دین را با «قویم» متصف کرد؟

جواب سوال دوم: (أ) مراد از من اختص پیامبر (ص) می باشند، و مصنف (رح) نام ایشان را ذکر نکرد بخاطر اینکه صفت خُلُق عظیم، چنان وصفی است که هر زمان گفته شود، ذهن ... [illegible]

ب) تعریف خلق عظیم: هو ملکة یصدر عنها الافعال بسهولة، و در مورد مراد خُلق عظیم چهار قول است،
۱ قول حضرت عائشه (رض) که فرمود (کان خلقه القرآن) ۲ الجود بالکونین، و التوجه الی خالقهما، ۳ حدیث
~~پیامبر(ص) که فرمود، (صل من قطعک واعف عمن ظلمک واحسن الی من أساء إلیک ۴ أن الخلق العظیم هو~~
سلوک الی ما یرضی عنه الله تعالی والخَلق جمیعاً) و قول راجح، قول چهارم است.

ج) مراد از «آل پیامبر(ص)»، ۱ همسران پیامبر(ص) ۲ یا اولادان پیامبر(ص) ۳ یا کل مؤمن تقی و نقی" که در
اینجا قول سوم راجح تر است:

د) تعریف دین: هو وضع الهی سائق لذوی العقول باختیارهم المحمود الی الخیر بالذات وهو
یشمل العقائد و الاعمال، و مصنف (رح) دین را با قویم متصف کرد، به این خاطر که «قویم» بمعنای
راست مستقیم و معتدل است، و دین معتدل اسلام است.

سوال سوم: (أ) تعریف اضافی و لقبی، غایه و موضوع اصول فقه را بنویسید. (ب) اعلم أن اصول الشرع
~~ثلاثة: الکتاب والسنة واجماع الامة: (هـ) اصل را تعریف کرده بنویسید اینجا مراد از آن چیست~~
(و) مصنف چرا «اصول الفقه» نگفت؟ (ج) مراد از کتاب، سنت، و اجماع، چیست؟ توضیح
دهید.

جواب سوال سوم: (أ) تعریف اضافی: حد اضافی آنست که اصول را جداگانه تعریف کردن، و فقه
جداگانه تعریف کردن، تعریف لقبی: علم یبحث فیه عن اثبات الأدلة للأحکام، غایه اصول فقه
هو معرفة الاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه، موضوع اصول فقه، هو الادله و الاحکام جمیعاً

هـ) تعریف أصل: هو ما یبتنی علیه غیره، و مراد از «اصل» ادله (دلائل) می باشد.

و) زیرا که این اصول «شرع» همانطور که اصول فقه را شامل می شود و اصول کلام را هم شامل می شود.

د) مراد از کتاب بمعنی الکتاب است و آن به اندازه ۵۰۰ پانصد، آیه است، و مراد از سنت، بمعنی آن
سنة است و آن به اندازه ۳۰۰۰ سه هزار حدیث است، و مراد از اجماع، اجماع امت محمد (ص) مراد
است بخاطر شرافت و کرامتش.

سوال چهارم: الاصل الرابع القیاس (أ) مراد از قیاس کدام قیاس است، مشخص فرمائید. در ضمن
بنویسید علامه فخر الاسلام، قیاس را با کدام قید مقید کرده، و چرا مصنف همان قید را ذکر نکرده،

ب) مثال هر کدام قیاس را طبق کتاب بنویسید (ج) مصنف قیاس را چرا بطور جداگانه ذکر کرده

بفرمود «اصول الشرع» توضیح دهید (د) دلیل حصر اصول شرع در چهار را بنویسید:

جواب سوال چهارم: (أ) مراد از قیاس، قیاسی است که مستنبط من اصول الثلاثه، است، وعلامه نخر الاسلام هم قیاس را مقید بقید «مستنبط من اصول الثلاثه» کرده است، ومصنف این قید را ذکر نکرده بخاطر شهرت؛

(ب) مثال قیاس مستنبط من الکتاب. قیاس حرمت لواطت، بر حرمت وطی در حالت حیض است. مثال قیاس مستنبط من السنه، قیاس حرمت تفاضل گچ وآهک بر حرمت اشیاء سته، که پیامبر(ص) فرموده «الحنطة بالحنطة والشعیر بالشعیر... الخ» مثال قیاس مستنبط من الاجماع، قیاس حرمت أمّ مزنیّه برحرمت مادر کنیزی که وطی کرده شده؛

(ج) مصنف(رح) سه اصل اول را جداگانه ذکر کرد، به این خاطر که سه اصل اول قطعی جهت وقیاس ظنّی می باشد.

(د) دلیل حصر در اصول شرع: مستدل از وحی دلیل می گیرد یا غیر وحی اگر از وحی دلیل می گیرد از دو حال خالی نیست یا از وحی متلو دلیل می گیرد یا از وحی غیر متلو اگر از وحی متلو دلیل میگیرد کتاب الله، واگر از وحی غیر متلو دلیل می گیرد سنت می باشد، اگر مستدلّ از غیر وحی دلیل بگیرد باز هم از دو حال خالی نیست، اگر قول تمام علماء است، اجماع، واگر قول بعض علماء است قیاس می باشد

سوال پنجم: اما الکتاب... (أ) کتاب را همراه با فوائد قیود کاملاً تعریف کنید.. (ب) بر «المکتوب فی المصاحف» اعتراضات وارد می شود، همه را جواب دهید.

جواب سوال پنجم: (أ) تعریف کتاب. الکتاب المنزّل علی الرسول المکتوب فی المصاحف والمنقول عنه نقلاً متواتراً بلا شبهةٍ. الکتاب بمنزله جنس است و تمام کتب را شامل می شود: با قید المنزّل احتراز کرد از کتب غیر سماوی، و با قید علی الرسول، احتراز از بقیه کتب سماوی کرد، و با قید المکتوب فی المصاحف، احتراز از دو چیز کرد 1 آیاتی که تلاوت آنها منسوخ شد اما حکم آنها باقی است 2 از قرائت اُبیّ، وامثالش که در مصاحف سبعه نوشته نشده اند،

وباقید «المنقول عنه نقلاً متواتراً». احتراز کرد از خبرهای واحد ومشهور، ودر قید «بلا شبهة» اختلاف است، جمهور می گویند تأکید است برای متواتراً، وخصّاف می گوید «بلا شبهة» احتراز از خبر مشهور می کند، که یک قسمی از متواتر است.

(ب) بر المکتوب فی المصاحف دو اعتراض وارد می شود. اعتراض اول. قرآن عبارت است از الفاظ و معانی، الفاظ، تعلّقش بازبان ومعانی تعلّقش با قلب است، واینها مکتوب نمی شوند؟ جواب اعتراض اول مراد از مکتوب مثبت است یعنی ثابت بشوند، فرق نمی کند نقوش باشند یا الفاظ. اعتراض دوم. الفا المصاحف کدام الف لام است، زیرا که اگر الف لام، الف لام جنس باشد، تمام مصحف ها را شامل میشو واگر الف لام، الف لام عهد باشد، پس معهودش کجاست؟ جواب اعتراض دوم: اگر الف لام، الف لام جنس باشد هیچ مشکلی پیش نمی آید، چون که بقیه مصاحف با قید بعدی خارج می شوند. واگر الف لام، الف لام عهد باشد باز هم هیچ مشکلی پیش نمی آید، چون معهود آن «قرّاء سبعه» می باشند.

سوال ششم: وهو اسم للنظم والمعنی (أ) قرآن نام نظم است یا معنی، چند قول خوانده اید هما را با دلیل بنویسید، وحضرت امام برای کسی که بر عربی قادر است، قرائت با زبان فارسی را چرا اجازه داده است، جواب دهید (ب) مصنف (رح) چرا به جای «لفظ» «نظم» را ذکر کرد (ج) از نظم ومعانی کدام یک کلام لفظی است، وکدام کلام نفسی، وکدام حادث است وکدام قدیم؟؟؟ ....

جواب سوال ششم: (أ) برای اینکه قرآن نام نظم است یا معنی سه قول وجود دارد، قول اول اینست که قرآن فقط نام نظم است. قول دوم، اینست که قرآن فقط نام معنی است. قول سوم اینست که قرآن نام نظم ومعنی است. برای قول اول دو دلیل وجود دارد. دلیل اول. در تعریف برای قرآن سه صفت ذکر گردید ۱ المنزّل علی الرسول ۲ المکتوب فی المصاحف ۳ المنقول عنه، واین سه صفت در لفظ دیده می شوند ودر معنی دیده نمی شوند. دلیل دوم، «انا انزلناه قرآناً عربیاً»، این الفاظ هستند که با عربی وغیر عربی متصف می شوند نه معنی، ۱ دلیل قول دوم. قرائت در نماز فرض است، وامام ابو حنیفه (رح) می فرمایند: شخصی که قدرت بر عربی دارد اما قرائت را به فارسی می خواند نماز او درست است. اگر قرآن اسم نظم می بود، باید نماز آن شخص صحیح نمی شد.

دلیل قول سوم. جمع کردن دلائل قول اول وقول دوم، دلیل قول سوم می باشند،

جواب دلیل قول اول: این حرف شما صحیح نیست، چونکه معانی توسط الفاظ، نقل، مکتوب، و نازل بشوند. جواب دلیل قول دوم: امام صاحب قرائت که زبان فارسی بخاطر مصلحتی جائز قرار داده است چونکه حالت نماز، حالت مناجات با الله تعالی است. و الفاظ عربی معجز و بلیغ اند. و بعضی از عجم شاید نتوانند، لغت عرب را تلفظ کنند:

ب) مصنف (رح) بجای: «لفظ» «نظم» را ذکر کرد، بخاطر رعایت أدب.

ج) نظم کلام لفظی است، و معنی کلام نفسی می باشد، و آن ترجمه ای که معنای لفظ است، حادث است مانند خود نظم، و نظمی که دلالت می کند بر امر الله متعال و حکم و امر و نهی الله تعالی قدیم است

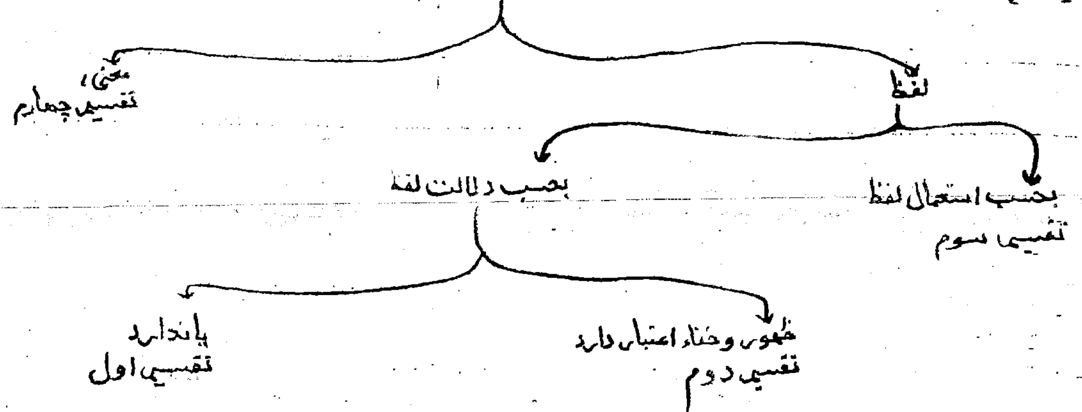
سوال هفتم: وانما تعرف احکام الشرع بمعرفة اقسامهما وذلك اربعة: (أ) مصنف (رح) چه بحثی را دنبال می کند (ب) اقسام بمعنی چی هستند (ج) مصنف (رح) چرا اقسامه نگفت؟ أقسامهما گفت. (د) دلیل حصر تقسیمات اربعه را بنویسید: (هـ) تقسیم اول را تعریف کرده، باوجه حصر اقسام آنرا نام ببرید تقسیم دوم، سوم، چهارم را تعریف کرده، اقسام آنها را نام ببرید، وأقسام تقابلات آنها را نیز باوجه حصر بیان فرمائید.

جواب سوال هفتم: (أ) مصنف (رح) تقسیمات نظم ومعنی را دنبال می کند.

ب) اقسام، به معنی تقسیمات هستند.

ج) مصنف (رح) اقسامه نگفت، أقسامهما گفت، چون منشأ تقسیم لفظ ومعنی است، به همین خاطر ضمیر را تثنیه آورد.

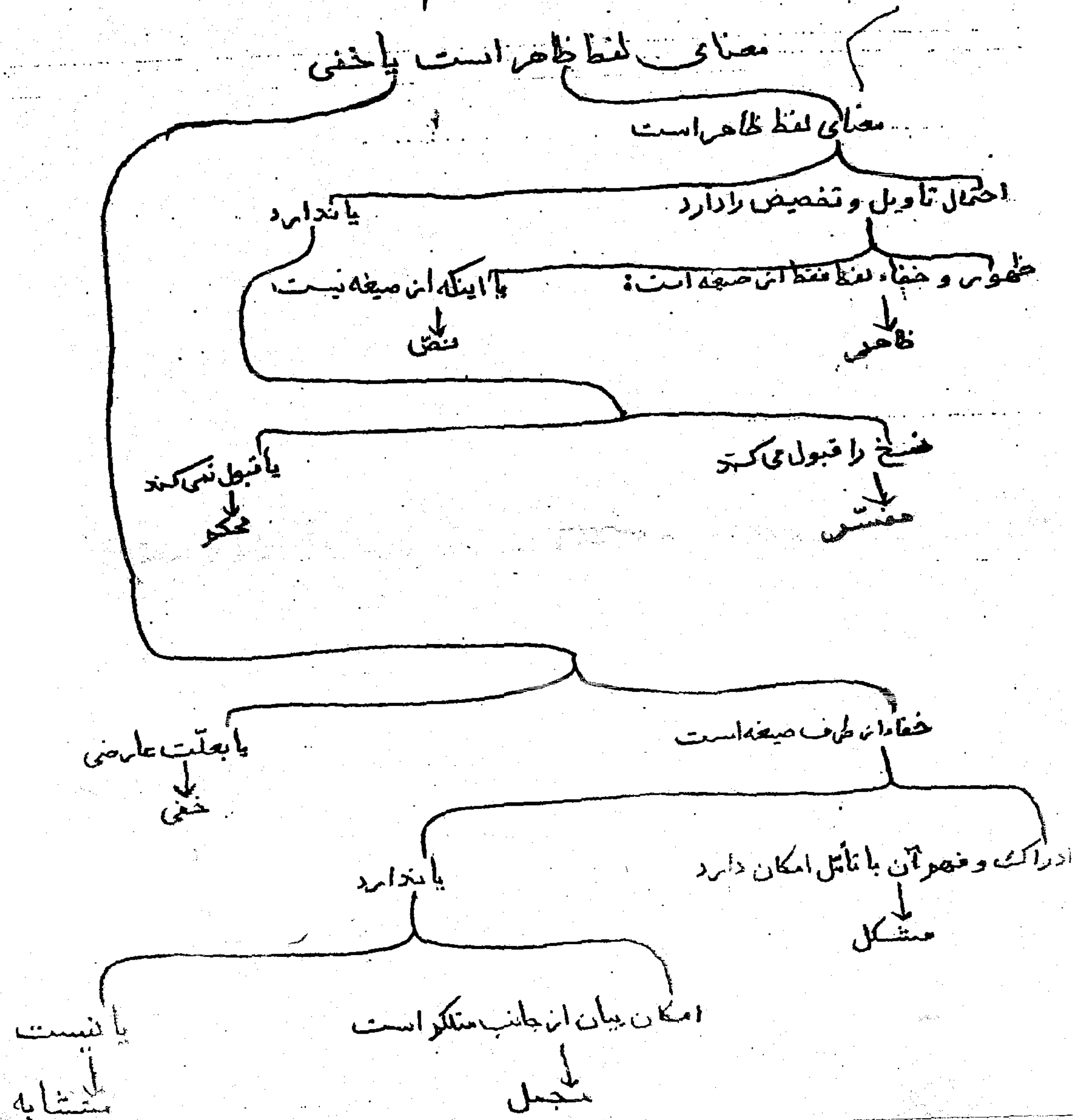
(د) بحث در کتاب الله از دو حال خالی نیست



تعریف تقسیم اول

۵) تقسیم اول در بیان اقسام نظر باعتبار صیغه و لغت است. دلیل حصر، لفظ بر یک معنی دلالت میکند یا بر بیشتر از یک معنی ؟ پس در صورت اول، اگر بر افراد، بدون بدون شراکت غیر، دلالت میکند، پس آن خاص است، و اگر با شراکت باشد، آن عام است. و در صورت دوم که بر بیش از یک معنی دلالت کند) اگر یکی از معانی اش با تأویل ترجیح کرد، پس آن مؤول است، واگر از تأویل ترجیح حاصل نکرد، مشترک است. تعریف تقسیم دوم، تقسیم دوم در راستای اقسام ظهور خفای معنی است. و بر چهار قسم است ۱ ظاهر ۲ نص ۳ مفسر ۴ محکم

«وجه حصر تقسیم دوم»



تقسیم سوم در طرق استعمال نظم بر چهار قسم است ۱ حقیقة ۲ مجاز ۳ صریح ۴ کنایه

تقسیم چهارم در طرق (انواع) وقوف مجتهد: بر چهار قسم است: ۱ عبارت النص ۲ اشارة النص ۳ دلالة النص ۴ اقتضاء النص

سوال هشتم: اما الخاص. (أ) خاص را همراه با فوائد قیود تعریف نمائید (ب) اقسام خاص را امثال بیان فرمائید (ج) هردو حکم خاص را بنویسید (د) مصنف (رح) در تعریف خاص لفظ «لفظ» را ذکر کرد، در حالیکه قبلاً لفظ «نظم» را ذکر کرده بود، جواب دهید (هـ) مصنف (رح) در تعریف لفظ «کل» را آورده، در حالیکه در تعریفات لفظ «کل» را آوردن صحیح نیست؟ جواب دهید؟

جواب سوال هشتم: (أ) تعریف خاص. فکل لفظ وضع لمعنی معلوم علی الانفراد. فوائد قیود

کل لفظ (جنس) وضع (فصل اول) لمعنی (فصل دوم) معلوم (فصل سوم) علی الانفراد (فصل ۴).

ازاین قید مهملات خارج میشوند — و احتمال دارد: ۱ اگر معلوم المراد باشد مشترک خارج می شود ۲ اگر معلوم البیان باشد مشترک ازاین قید خارج نمی شود بلکه با قید بعدی علی الانفراد خارج می شود.

ب) خاص بر سه قسم است ۱ خصوص الجنس مثل انسان ۲ خصوص النوع مثل رجل ۳ خصوص العین مثل زید.

ج) خاص دو حکم دارد، ۱ ان یتناول المخصوص قطعاً ۲ لا یحتمل البیان لکونه بیّناً.

د) مصنف قبلاً «نظم» بکار برد، بخاطر ادب، زیراکه انجا تقسیمات قرآن بود و ادب رعایت شد. و اینجا «لفظ» بکار برد، بخاطر رعایت اصل، و این تعریف بر کتاب مختص نیست بلکه در تمام کلام جاری میشود.

هـ) اگر چه ذکر کلمهٔ «کل» طبق اصطلاح اهل منطق، شایسته نیست، ولی در اینجا هدف بیان نمودن تعریفی جامع و مانع بوده است، و این فقط با لفظ «کل» به دست می آید.

سوال نهم: فلا یجوز الحاق التعدیل بأمر الرکوع و السجود علی سبیل الفرض ... و بمثل شرط الولاء والترتیب و التسمیة و النیّة فی آیة الوضوء، و الطهارة فی آیة الطواف و التأویل بالأطهار فی آیة التربص. تفریعات بالا را مفصلاً بیان فرمائید. و بر کدام حکم خاص متفرع هستند؟

جواب سوال نهم: در نزد امام شافعی و ابو یوسف تعدیل ارکان فرض است، بدلیل حدیث اعرابی و اما در نزد احناف تعدیل ارکان در رکوع و سجده فرض نیست. بدلیل آیه «ارکعوا واسجدوا» که

... وضع شده است برای معنای معلومی، پس جائز نیست الحاق تعدیل ارکان
که این آیه خاص است
با امر رکوع و سجده، بنابر فرض بودن .

در نزد امام مالک (رح) ولاء فرض است . بدلیل اینکه پیامبر (ص) برآن مواظبت کرده است ، و نزد اصحاب ظواهر بسم الله گفتن در اول وضوء فرض است بدلیل اینکه پیامبر (ص) فرمودند (لا وضوء لمن لم یُسَمّ
امام شافعی (رح) می فرماید که نیت و ترتیب در وضوء فرض هستند ، دلیل ترتیب ، حدیث پیامبر است که فرمودند (لا یقبل الله صلاة امرء حتی یضع الطهور فی مواضعه » و دلیل نیت ، حدیث پیامبر است که فرمودند . (انما الاعمال بالنیات) . ...

اما احناف می گویند که خداوند متعال ما را به مسح و غسل امر فرموده اند ، و این دو خاص هستند و وضع شده اند برای معنای معلومی (اسالت ، و اصابت) پس شرط قرار دادن ولاء ، و ترتیب ، و نیت ، اینها بیانی برای این خاص نمی باشند چون که این خاص خودش بین بنفسه است . ...

امام شافعی رح می فرماید طواف کعبه بدون طهارت درست نیست بدلیل اینکه پیامبر (ص) فرمودند الطواف بالبیت صلاة » و نیز فرمودند « ألا لا یطوفنّ بالبیت محدث و لا عریان » اما احناف می گویند که طواف لفظ خاص است و وضع شده است برای معنای معلومی که (دوران حول الکعبه) است پس شرط طهارت برای بیان نیست چونکه خودش بین بنفسه می باشد :

امام شافعی (رح) « قروء » را تأویل کرده بمعنی طهر ، بدلیل آیه فطلقوهن لعدتهن ، ای لوقت عدتهن
اما امام ابو حنیفه (رح) « القروء » را تأویل کرده بر حیض ، بدلیل اینکه (ثلثه) خاص است و احتمال زیادة و نقصان را ندارد ، و اگر طهر را مراد بگیریم ، در آن زیادة و نقصان بوجود می آید :
تمام تفریعات مذکوره برحکم دوم خاص متفرع هستند .

سوال دهم : و محللیة الزوج الثانی بحدیث العسیلة لا بقوله حتی تنکح زوجاً غیره . . . و بطلان العصمة من المسروق ، بقوله « جزاءً » لا بقوله فاقطعوا ، دو سوال و جواب را بالتمهید بیان فرمائید ؟

جواب سوال دهم : تمهید برای سوال مقدر ، اگر شخصی زنش را سه طلاق داد ، بعد از آن زن با شوهر دیگری ازدواج کرد ، و او نیز او را طلاق داد ، و دوباره زن با شوهر اول خود ازدواج کرد ، حالا این

شوهر اول بالاتفاق مالک سه طلاق می شود ، اما اگر کسی زنش را یک یا دو طلاق داد ، تا اینکه عدّت اش تمام شد ، و کسی او را نکاح کرد و باز از او جدا شد ، و بعد اوّلی نکاحش کرد ؛ حالا در اینکه شوهر اول مالک چند طلاق می شود اختلاف است . امام شافعی و محمد (رح) می فرمایند که اگر در مرتبه اول یک طلاق داده حالا مالک دو طلاق می شود ، و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف (رح) مالک سه طلاق می شود :

اعتراض اول امام شافعی رح بر احناف که شما از آیه استدلال می کنید (فلا تحلّ له حتی تنکح زوجاً غیره) کلمه «حتی» لفظ خاصی است که برای غایة وانتهاء ، وضع شده است ، پس فهمیده می شود که نکاح شوهر دوم ، برای حرمت غلیظه ای که با ۳ طلاق ثابت شده است ، غایت است ، و غایة در مابعد خود تأثیری ندارد ، وإلا موجب خاص باطل می گردد ، پس وقتی که شوهر دوم در آن چیزی که مغیا وجود دارد یعنی (۳ طلاق می تواند محلّ قرار گیرد) لذا ، شوهر دوم برای شوهر اول با حِلّ جدید ، حلال کننده ی این زن نمی باشد ،

جواب اعتراض اول : حلال بودن زن را توسط شوهر دوم برای اوّلی از حدیث عسیله ثابت می کنیم نه از آیه ی (حتی تنکح زوجاً غیره) آنگونه که شما فکر می کنید .

تمهید برای سوال مقدر : اگر شخصی مال کسی را دزدید ، و دستش قطع شد ، و مسروق نزد سارق موجود بود ، بالاتفاق مسروق را به مالکش بر می گردانند ، و اگر مسروق از بین رفته بود ، نزد امام شافعی رح ضمانت مال بر سارق واجب می شود ، و نزد امام ابوحنیفه رح ضمانت مال واجب نمی شود ، به این خاطر که قبل از اینکه سارق مال را بدزدد ، عصمت مالک باطل شده ، و مال در عصمت خداوند متعال قرار می گیرد ،

اعتراض دوم امام شافعی رح بر احناف : امام شافعی رح می فرماید که شما از این آیه «والسارق والسارقة فاقطعوا أیدیهما» دلیل می گیرید ، و قطع لفظ خاصی است ، و این گفته خداوند متعال که فرمود (فاقطعوا) هیچ دلالتی بر انتقال عصمت از طرف بنده بسوی خداوند ندارد ، لذا قائل بودن بر بطلان عصمت زیادتی است بر کتاب الله .

جواب اعتراض دوم : ما برای بطلان عصمت از آیه «فاقطعوا» دلیل نمی گیریم ، بلکه از آیه (جزاء بما کسبا) ثابت

سوال یازدهم: (أ) ولذلك صح ایقاع الطلاق بعد الخلع (ب) و وجب مهر المثل بنفس العقد فی المفوضة لو كان المهر مقيداً شرعاً غیر مضاف الی العبد. تفریعات را با مثال بیان نمائید، و بنویسید بر کدام حکم خاص متفرع هستند:

جواب سوال یازدهم: (أ) در نزد امام شافعی رح خلع فسخ کننده نکاح است، و بعد از خلع نه نکاحی باقی می ماند و نه طلاقی، ولی در نزد احناف خلع یکنوع طلاق است که صحیح است به از آن دو طلاق دیگر، بدلیل قول خداوند متعال (فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره) به همین خاطر صحیح است واقع شدن طلاق بعد از خلع: این تفریع بر حکم اول خاص متفرع می باشد.

ب) در نزد امام شافعی رح. زمانیکه زن را ولی اش تفویض کرد، یا براینکه هیچ مهری برای او نیست، در این صورت بر مرد مهریه واجب نمی شود، مگر زمانیکه وطی کند، پس اگر یکی از آنها مُرد قبل از وطی، مهریه واجب نمی شود. اما در نزد احناف مهریه واجب می شود، همانطور که در مهر مثل، در وقت عقد به ذمه زوج واجب است ادا کردن مهریه، هنگام وطی یا هنگام موت، بخاطر عمل به قول الله متعال (و احل لکم ما وراء ذلکم أن تبتغوا باموالکم) پس واجب است مهر مثل بنفس عقد در زن مفوضه: این تفریع بر حکم دوم خاص متفرع می باشد.

ج) امام شافعی رح می فرماید که تعیین مهر بر رأی بندگان سپرده شده است، پس هر چیزی که صلاحیت دارد ثمن باشد صلاحیت دارد مهر قرار بگیرد، اما احناف می گویند که حد اکثر مهریه تعیین نشده، اما حد اقل آن تعیین شده و او اینکه کمتر از ده درهم نباشد. بدلیل قول الله متعال (قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم و ما ملکت أیمانهم) این تفریع بر حکم دوم خاص متفرع می باشد.

سوال دوازدهم: (أ) امر را تعریف کرده، فوائد قیود تعریف را مفصلاً بیان کنید (ب) در تعریف مراد از فعل چیست؟ توضیح دهید. (ج) و یختص مراده بصیغة لازمة (این عبارت را خوب توضیح دهید). (د) نفی ترادف و نفی اشتراک، و آیا فعل نبی (ص) موجب است، یا نیست، با اختلاف شوافع توضیح دهید. (و) للمنع عن الوصال و خلع النعال - این عبارت را توضیح دهید. (هـ) دلیل امام شافعی (رح) را با جواب احناف بیان کنید.

محمد یونس

جواب سوال دوازدهم: (أ) تعریف امر: قول القائل لغیره علی سبیل الاستعلاء «إفعل»،

فوائد قیود: قول القائل به منزله جنس است، و تمام الفاظ را شامل می شود. علی سبیل الاستعلاء فصل اول است، والتماس ودعاء، خارج شدند، افعل فصل دوم است که با این نهی خارج شد. (ب) مراد از (إفعل) تمام صیغه های امر مراد هستند، فرق نمی کند، مخاطب باشند یا غائب و....

ج) این عبارت بیان اختصاص از هر دو جانب می باشد یعنی (لفظاً بامعنی، ومعنی بالفظ خاص می شود) یعنی اینکه (أمر) برای وجوب می آید، و وجوب ثابت نمی شود مگر از امر) پس نفی ترادف واشتراک شد، این بخاطر اینست که (صورت اول) اگر (با) برمختص داخل شود، پس صیغه (أمر) مختص وجوب می شود نه ندب و اباحة، و این نفی اشتراک شد. ومعنی قول «لازمة» اینست که صیغه (أمر) لازم است برای وجوب وجدا نمی شود از او، و وجوب فهمیده نمی شود بغیر از أمر، این نفی ترادف ست (صورت دوم) اگر (با) برمختص به، داخل شود همانطوری که اصلش است، یعنی فهمیده نمی شود این وجوب بدون امر) پس این نفی ترادف شد، و معنی قول (لازمة) اگر برلازم اعم حمل شود، یا هم نفی ترادف می شود، واگر بر (لازم المساوی) حمل شود، پس دراین صورت نفی ترادف واشتراک هر دو می شود، یعنی امر بدون وجوب، و وجوب بدون امر یافته نمی شود.

د) در نزد شوافع فعل نبی (ص) برای وجوب است دلیلشون اینست که چون که فعل نبی (ص) در اثبات وجوب حکم با امر قولی مشارک است،

و) اینها دو دلیل هستند برای احناف براینکه فعل نبی (ص) برای وجوب نیست، ١ للنهی عن الوصال، پیامبر روزه وصال می گرفتند، صحابه کرام نیز شروع کردند به گرفتن روزه وصال بعد که پیامبر (ص) مطلع شدند از آن منع کردند، پس معلوم شد که فعل نبی (ص) برای وجوب نیست ٢ وخلع النعال، روزی پیامبر (ص) با صحابه کرام نماز می خواندند که پیامبر (ص) نعلین خود را کشیدند، با دیدن پیامبر (ص) صحابه کرام رض نعلین خود را کشیدند بعد تمام نماز پیامبر (ص) از آنها پرسید «چه چیزی وادار کرد شما را برکشیدن نعلین تان» گفتند یا رسول الله شما را دید پیامبر ص، فرمودند که جبرئیل آمد پیش من و خبر داد من را که بر آن دو پلیدی می باشد، زمانیکه یکی از شما برای نماز آمد پس باید نگاه کند، اگر در آنها پلیدی یافت آنرا دور کند و با آن دو نماز بخواند، اینها دلائل ابوحنیفه رح می باشند براینکه فعل نبی (ص) برای وجوب نیست

(هـ) امام شافعی (رح) می فرماید که فعل نبی (ص) برای وجوب حکم مانند امری باشد، دلیل امام شافعی (رح) اینست که، چون

زمانی که در غزوه خندق از رسول خدا (ص) چهار نماز قضا شد و رسول خدا (ص) آنها را به ترتیب قضائی آورند و فرمودند « صلوا کما رایتمونی اصلی » اتباع افعالش را برامتش لازم قرار داد.

مصنف (رح) از طرف امام ابوحنیفه (رح) جواب می دهند که اگر فعل نبی (ص) برای وجوب می بود، البته صحابه کرام (رض) به محض دیدن فعل آنحضرت (ص)، آنحضرت (ض) را اتباع می کردند، و نیازی به این قول (صلوا کما رایتمونی اصلی) نبود.

سؤال سیزدهم: موجبه الوجوب لاالنّدب والاباحة والتوقف. عبارت را با اختلاف مذاهب ودلیلشان توضیح دهید. (ب) سواءٌ کان بعد الحظر او قبله. مطلب عبارت را نوشته. جواب تمارا نیز توضیح دهید. (ج) لانتفاء الخیرة .... واستحقاق الوعید .... ولدلالة الاجماع و المعقول – این دلائل را با مثال توضیح دهید. (د) هنگامیکه مراد از امر اباحة وندب باشد ایا این معنی حقیقی اش است، یا معنی مجازی اش، توضیح دهید.

جواب سؤال سیزدهم: (أ) نزد عموم علماء موجب امر وجوب است، نه ندب واباحة.

أهل ندب می گویند، امر برای طلب است، ودلیلشان این آیه است « فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً »

أهل اباحة می گویند، که امر برای طلب است، امّا معنی طلب اینست که در آن مأذون باشد وحرام نباشد

دلیلشان این آیه است « فَاصْطَادُوا ».

(ب) این عبارت ردّی است بر آن کسانیکه می گویند که امر بعد از ممنوعیت برای اباحة است، وقبل از ممنوعیت برای وجوب است، وما جواب می دهیم که وجوب بعد از ممنوعیت هم برای وجوب ~~است~~ استعمال شده است در قرآن، مانند « فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ».

(ج) دلائل وجوب: دلیل اول موجب امر وجوب است، بخاطر نفی اختیار از مأمورین که مکلف شده اند به امری با نصّ صریح قرآن، کما فی قوله تعالی « وما کان لمؤمن ولا مؤمنةٍ اذا قضی الله ورسوله امراً أن یکون لهم الخیرة من امرهم » دلیل دوم براینکه موجب امر وجوب است: بخاطر اینکه تارک أمر مستحق عذاب است، (دلیل) فلیحذر الذین یخالفون عن امره أن تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب ألیم » دلیل سوم دلالت اجماع هم دلالت می کند که موجب امر وجوب است، بخاطر اینکه علماء اجماع کرده اند براینکه زمانیکه شخصی طلب کند فعلی را از کسی، طلب می کند با أمر، وکمال در طلب، وجوب است، دلیل چهارم عقل هم دلالت می کند امر برای وجوب است، دلیل، افعال برسه قسم اند 1 ماضی 2 مستقبل 3 حال، هر فعلی معنی مخصوصی دارد، وفعل امر نیز معنی مخصوصی دارد، وآن وجوب است

سوال چهاردهم: (أ) آیا امر تقاضای تکرار را دارد، یا خیر، با اختلاف شافعی و دلیل طرفین ذکر نمائید.
(ب) سواءً كان معلّقاً بشرط، او مخصوصاً بوصف، او لم يكن، مقصد عبارت چیست توضیح دهید.
ج) لكنه يقع على اقل جنسه و يحتمل كلّه ..... عبارت فوق را با مثال توضیح دهید. (د) لانّ صيغة الأمر مختصرة ..... ومعنى التوحّد مرعيّ ..... و ذلك بالفرديّة، این عبارات را توضیح دهید. (هـ) اگر امر تقاضی تکرار نیست، پس چرا عبادات بصورت تکرار برانسانها واجب شده‌اند.

جواب سوال چهاردهم: (أ) امر تقاضای تکرار را ندارد. درنزد احناف أمر نه تقاضای تکرار را دارد و نه احتمال تکرار، یعنی زمانیکه گفته شود (صَلُّوْا) معنایش اینست که شما یک مرتبه نماز بخوانید، و اصلاً برتکرار دلالت نمی‌کند. امام شافعی (رح) می فرماید که أمر احتمال تکرار را دارد (دلیل) بخاطر اینکه «إضْرِبْ» مختصر است از «أطْلُبْ مِنْكَ ضرباً» و این ضرباً، نکره است نکره در اثبات خاص می شود، امّا احتمال عموم و تکرار را دارد، پس حمل می شود برآن، به خاطر قرینه ای که با آن متصل است.
(ب) مقصد عبارت اینست که فرق نمی‌کند که امر معلّق باشرطی باشد یا نباشد یا متصف با وصفی باشد یا نباشد، تقاضای تکرار را نمی کند، و این جوابی است براصحاب شافعی (رح) که آنها می گویند زمانیکه امر معلّق با شرطی باشد یا متصف با وصفی باشد، تقاضای تکرار را می کند.
ج) امر بر اقلّ جنس واقع می شود و احتمال کلّ را دارد. گویا سؤالی است، وآن اینکه زمانیکه نزد شما امر احتمال تکرار را ندارد، پس چطور صحیح است نیّت سه طلاق در قول «طلّقی نفسک»؟
جواب: امر براقلّ جنس واقع می شود که آن فرد حقیقی است، و احتمال کل جنس را نیز دارد که آن فرد حکمی است، یعنی طلقات سه گانه فرد حکمی هستند نه از حیث عدد، بلکه از حیث فرد بودن.
(د) یعنی امر تقاضای تکرار را ندارد، زیراکه امر مختصر است از طلب کردن فعل با مصدر، مانند «اضرب» که مختصر است از «أطلب منك الضرب»، و مصدر نه احتمال عدد را دارد و نه احتمال تکرار را. زمانیکه مصدر احتمال عدد و تکرار را ندارد، پس آن فعلی که از آن مختصر شده بطریق اولی احتمال عدد و تکرار را ندارد ..... یعنی معنی توحّد متصف می شود با فردیة و جنسیّة و تثنیه از این دو جدا است یعنی قول «طلّقی نفسک» زیرا طلاق متصف می شود با جنسیة و فرد حکمی، و مثنّی از این جدا است وامّا بغیر از

طلاق داشته نمی شود در آنها فرد یکی مگر در آخر عمر.

هـ) زیرا تکرار عبادت با امر نیست بلکه با اسباب آنهااست.

سوال پانزدهم: وکذا اسم الفاعل یدلّ علی المصدر لغة ولایحتمل العدد ...... حتی لایراد بآیة السّرقة الاسرقة واحده ..... عبارات فوق را با اختلاف شافعی توضیح دهید.

جواب سوال پانزدهم: وهمچنین اسم فاعل برمصدر لغةً دلالت می کند واحتمال عدد ندارد، مثال برای اسم فاعل که احتمال تکرار را ندارد، اینست که مراد گرفته نمی شود از آیه سرقة مگر یک سرقة ویایک مرتبه دزدی فقط یک. دستش قطع می شود، امّا امام شافعی (رح) می فرماید که اولاً دست راست سارق قطع کرده شود، سپس پای چپش، سپس دست چپش و سپس پای راستش، دلیل امام شافعی (رح) این حدیث است «من سرق فاقطعوه فان عاد فاقطعوه، فانْ عاد فاقطعوه، فانْ عاد فاقطعوه،

سوال شانزدهم: وحکم الامر نوعان، أداء، وقضاء، (الف) اداء وقضاء را با اقسام آنها در حقوق الله وحقوق العباد تعریف نمائید. (ب) اداء وقضاء بجای یکدیگر استعمال می شوند یا خیر؛ باامثال بیان فرمائید (ج) آیا سبب قضاء همان سبب اداء است یا سبب جدیدی می خواهد با اختلاف مذاهب، ودلیل هر یکی بیان فرمائید. (د) سؤالی که از طرف شوافع براحناف وارد می شود آنرا جواب بدهید، اقسام اداء را باامثال بیان فرمائید.

جواب سوال شانزدهم: (أ) تعریف أداء، هو تسلیم عین الواجب بالأمر، تعریف قضاء، هو تسلیم مثل الواجب به.

ب) بله هر یک از أداء وقضا بجای یکدیگر استعمال می شوند، مثال اداء بنیت قضاء، نویت أن اقضی ظهر الیوم، وهمچنین جائز است قضاء بنیت اداء، مانند: نویت أنْ أدّی ظهر الیوم،

ج) در نزد احناف سبب قضاء همان سبب اداء می باشد، بدلیل قول خداوند متعال «أقیموا الصّلاة» وقوله «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ» بعینه دلالت می کند بر وجوب قضاء، ونیازی به نصّ جدیدی نیست که قضاء را واجب کند. اما در نزد امام شافعی (رح) سبب قضاء سبب اداء نیست، بلکه برای قضاء نصّ جدیدی لازم است که موجب باشد برای قضاء. دلیل امام شافعی (رح) این حدیث رسول خدا (ص) می باشد

له فرمودند «من نام عن صلاة اونسيها فليصلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها» پس معلوم شد که برای قضاء نص جدیدی لازم می باشد،

د) سوال: اگر شخصی نذر کرد که ماه مبارک رمضان را اعتکاف می نشیند، پس روزه گرفت تانتوانست اعتکاف بنشیند، بخاطر مریضی، شما (احناف) می گوئید قضائی این اعتکاف در رمضان بعدی صحیح نیست، بلکه می گوئید، قضائی بیاور د آن اعتکاف را در ضمن روزه نفلی، اگر قضا سببش اداء می بود، پس در رمضان دیگر قضائی درست می بود، پس معلوم شد که سبب قضاء اداء نیست بلکه فوات می باشد؟

جواب: حنفی (رح) جواب می دهد که شرط اعتکاف بطرف کمال برگشته، اما نه بسبب وجوب قضاء یا سببی دیگر.

ه) أداء بر سه قسم است 1 کامل، مانند نماز جماعت 2 قاصر، مانند صلاة منفرد، 3 اداء شبیه بالقضاء مانند فعل لاحق بعد از خارج شدن امام، تا اینکه تغییر نمی کند فرضش بانیت إقامة.

سوال هفدهم (أ) اقسام قضاء را با مثال هر یکی بیان فرمائید. (ب) «وجوب الفدية في الصوم للاحتياط» جواب سوال را مفصلاً توضیح دهید. (ج) معنی عبارت (كالتصدق بالقيمة عند فوات التضحية) را توضیح دهید. (د) انواع قضاء در حقوق العباد را با مثال توضیح دهید. (هـ) دو تفریع ابو حنیفه (رح) را بیان فرمائید.

جواب سوال هفدهم: (أ) قضاء بر سه قسم است 1 قضاء بمثل معقول، مثل قضائی روزه بار روزه 2 قضا بمثل غیر معقول، مانند فدیه در مقابل روزه 3 قضاء بمعنی اداء مانند قضائی تکبیرات عیدین در رکوع.

ب) جواب سوال: سوال، فدیه برای شیخ فانی است وثبوت فدیه با نص غیر معقول ثابت شده، قانون اینست که چیزی که با نص غیر معقول ثابت شده، نمی توان مسئله دیگری را بر آن قیاس کرد اما شما می گوئید، که اگر شخصی وفات کرد و برا و نماز قضائی بود، و وصیت کرده بود به فدیه، حالا بر وارثان واجب است که عوض هر نمازی به اندازه یک صدقه فطر فدیه بدهد، و این صحیح

مصنف (رح) جواب می دهد . که وجوب فدیه در نمازهای قضائی بخاطر احتیاط است، نه بخاطر قیاس

ج) اگر فقیری گوسفندی نذر کرد ، یا خرید آنرا و هلاکش کرد ، یا اینکه عین آن گوسفند را نذر کرد ، اگر آن گوسفند در هنگام فوت شدن آیام قربانی زنده بود ، پس واجب است که قیمت آن را صدقه بدهد بخاطر احتیاط ، مانند فدیه دادن برای نماز .

ز) صورت اول بمثل معقول : اگر شخصی یک چیز مثلی را یا یک چیز قیمتی را غصب کرده است بعد آنرا غاصب هلاک کرده ، حالا اگر مثل آن در بازار بدون کمی و کاستی یافته می شود یا اینکه مثل آن در بازار یافته نمی شود وان دست مردم مثلش قطع شده است ، پس در هردو صورت اگر تاوانش را بمثل بدهد این را قضاء بمثل معقول می گویند ، یا اینکه قیمتش را بدهد مثل معقول می باشد ، چراکه مثل و قیمت هردو مثال معقول هستند ، یکی مثل صوری و دیگر مثل معنوی .

صورت دوم : بمثل غیرمعقول : اگر شخصی ، شخصی دیگر را خطاء به قتل رساند ، در مقابل آن باید دیه بدهد (یعنی پول بدهد) این مثال غیر معقول می باشد .

صورت سوم قضاء بمعنی اداء : شخصی ازدواج می کند و مهریه را عبد غیرمعین تعیین می کند آن شخص باید یک غلامی متوسط بدهد ، اگر غلام را داد این بمعنی أداء است ، واگر قیمت آنرا داد این قضاء بمعنی أداء می باشد

ح) تفریع اول : شخصی دست یکی را قطع می کند و بعد از قطع اورا می کشد ، نزد امام ابوحنیفه (رح) برای ولی ست اول دستش را قطع کند بعداً می تواند اورا بکشد .

تفریع دوم : شخصی یک چیز مثلی را غصب کرده ، بعد این چیز مثلی از دست غاصب هلاک شد ، حالا اگر مثل آن در بازار یافته نمی شود ، پس قیمت آن حتماً واجب می شود ، امام ابوحنیفه (رح) می فرماید تاوان بدهد اون چیز مثلی را مگر قیمت روز خصومت را ، یعنی همان قیمت روز خصومت واجب می شود ، زیرا تا زمانیکه خصومت واقع نشده بود احتمال داشت که غاصب قادر بر مثل صوری باشد ، و مثل صوری برمثل معنوی مقدم می باشد ، زمانیکه خصومت واقع شد ، در این هنگام لازم است که مالک تاوان را بگیرد ، پس معتبر می شود با قیمت روز خصومت .

سؤال هجدهم: وقلنا جميع المنافع لاتضمن بالاتلاف، مسئله فوق را بامثال توضیح داده اختلاف شافعی را بادلائل بیان فرمائید (ب) فرق بین اصل، زوائد ومنافع را بامثال، وحکم هریکی را توضیح دهید. (ج) والقتال لایضمن بقتل القاتل، وملک النکاح لایضمن بالشهادة بالطلاق بعدالدخول، این دو مسئله را مفصلاً توضیح داده بنویسید برکدام اصل متفرع هستند.

جواب سؤال هجدهم: (أ) همه ما می گوییم که منافع تاوانی ندارد، مثلاً شخصی شتر شخص را غصب کرده واز زاهدان تا زابل آنرا سوار می شود، بعداً می آیند وشریعت می کنند، مغصوب له (مالک) می گوید که من تاوان منفعت را هم می خواهم، یعنی چند روزی که با او نبوده من می توانستم هزاران در هم کار کنم، درنزد احناف اینها را (یعنی منفعت را) ضامن نیست، چراکه نه مثل صوری است برای او ونه مثل معنوی، امام شافعی (رح) می فرماید که تاوان آنرا بامال بدهد به اندازه عرف، بطور مثال از شور شادی تا زاهدان چه اندازه کرایه است، همین اندازه باید به مالک بدهد، واینرا برکرایه قیاس می کنند.

ب) فرق بین اصل، زوائد ومنافع اینست که، اصل همان اسب را می گویند، ومنافع همان سواریش می باشد، وزوائد همان نسل اسب ویا شیر وپشم آن اسب را می گویند.

حکم أصل، اگر آن اسب هلاک شود ویا هلاکش بکنند در هردوصورت، ضامن می شود

حکم زوائد: باهلاک کردن ضامن می شود، وباهلاک شدن ضامن نمی شود.

حکم منافع: منافع باهلاک کردن وهلاک شدن ضمانت ندارد.

ج) توضیح مسئله اول. القصاص لایضمن بقتل القاتل: اگر زید باید عمرو رابکشد وبعداً بکر، باید وزید رابکشد، پس دراین صورت بکر منفعت اولیاء عمرو را باطل می کند، پس این منافع ضمان ندارد از چیزهای مانند (قصاص وحدود)

توضیح مسئله دوم: وملک النکاح لایضمن بالشهادة بالطلاق بعدالدخول: اگر دونفر آمدند، وشاهدی دادند که فلانی زنش را بعداز دخول طلاق داده، پس قاضی حکم کرد که مهریه را بدهد واز همدیگر [illegible] جمع کردند، حالا در نزد احناف شواهد، دیگر

نامن مهر یه نمی شوند ، وفقط آن را مؤکّد کردند ، زیرا مهر یه واجب بوده بر شخص بسبب دخول ، برابراست طلاق دهد او را یا ندهد . این دو مسئله که بیان شدند براین اصل متفرع هستند که آن چیزی که برای او مثلی نیست تا وان هم ندارد .

سؤال نونزدهم : (أ) حسن لعینه واقسام حسن لعینه را بامثال بیان فرمائید . (ب) حسن لغیره ، واقسام لغیره را بامثال بیان فرمائید . (ج) قدرت ممکنه و قدرت میسّره را بامثال تعریف کنید . شرط قدرت ممکنه را بامثال توضیح دهید . شرط قدرت میسّره را بامثال ومسئلهٔ تفریعی بیان فرمائید ؟ (هـ) بخلاف الأولیٰ حتیٰ لایسقط الحج و صدقة الفطر بهلاك المال این مسئله را خوب توضیح دهید . (و) وهل تثبت صفة الجواز للمأمور به اذا أتیٰ به ؟ این مسئله را توضیح داده اختلاف علماء را بیان فرمائید . (ز) مقصد این عبارت را واضح بنویسید . (واذا عدمت صفة الوجوب للمأمور به لاتبقی صفة الجواز عندنا خلافاً لشافعی (رح) .

جواب سؤال نونزدهم : (أ) حسن لعینه آنست که خوبی در ذات مأمور به باشد . حسن لعینه برسه قسم است ۱ سقوط را قبول می کند مانند نماز ۲ سقوط را قبول نمی کند مانند تصدیق ۳ ملحق به حسن لعینه ومشابه حسن لغیره ، مانند زکات

(ب) حسن لغیره آنست که در ذات مأمور به حُسنی نیست ولی بخاطر چیز دیگر در آن حسن پیدا می شود . حسن لغیره برسه قسم است ، ایا آن غیر با انجام دادن مأمور به که در آن حُسن است انجام می گیرد ، یا خیر ، اگر انجام نمی گیرد قسم اول است مانند وضوء ، واگر انجام می گیرد پس آن قسم دوم است مانند جهاد ، یا در مأمور به حسن باشد بخاطر حسنی که در شرط مأمور به ، است مانند قدرت .

ج) تعریف قدرت ممکنه . هو ادنیٰ ما یتمکّن به المأمور به من اداء ما لزمه وهو شرط فی اداء کل أمر . والشرط توهّمه لاحقیقته . مثال قدرت ممکنه : مانند اینکه شخصی در آخر وقت طهر مسلمان می شود ، یا کودکی بالغ می شود ، یا حائض پاک می شود ، آن نماز براو لازم می شود ، بخاطر گمان طولانی بودن وقت با وقوف خورشید .

گمان طولانی بودن وقت با وقوف خورشید.

تعریف قدرت میسره: آنست که اداء کردنش برمکلف از ابتدا آسان باشد. شرط قدرت میسره نیست که، دوام قدرت میسره برای دوام واجب است. تااینکه باطل می شود زکاة عشر و خراج با هلاک شدن مال.

د) بخلاف الأولی حتیٰ لایسقط الحج ... الخ. این بیانی است برای قدرت ممکنه، یعنی قدرت ممکنه مانند قدرت میسره نیست که دوام قدرت برای دوام واجب شرط باشد مانند حج که برکسی واجب باشد وبعداً مالش از بین برود، اگر شخص بمیرد و انجام ندهد آنرا، و وصیت هم نکند گنهکار می شود، و صدقه فطر هم مانند حج است یامانند شهود در باب نکاح، که اگر شاهدان بمیرند نکاح از بین نمی رود.

هـ) علماء در این اختلاف کرده اند که زمانیکه اداء شود مامور به همراه بارعایت شرائط و ارکان، پس ایا جائز است برای ما اینکه حکم کنیم به جواز مأمور به یا خیر؟ بعضی از متکلمین گفته اند که جائز نیست، اما قول صحیح نزد فقهاء اینست که به محض انجام دادن فعل، ثابت می شود صفت جواز برای مامور به، وکراهیت هم منتفی می شود، در نزد ابوبکر رازی ثابت نمی شود بامطلق امر منتفی بودن کراهیت.

و) موجب امر وجوب است، اگر وجوب منسوخ شود، ایا صفت جواز باقی می ماند یا خیر امام شافعی (رح) می فرماید که صفت جواز باقی می ماند، استدلال می کند از صوم عاشوراء زیرا قبلاً صوم عاشورا فرض بود سپس فرضیتش منسوخ شد، و حالا استحبابش باقی مانده.

در نزد ما احناف صفة جوازی که در ضمن وجوب ثابت شده باقی نمی ماند، دلیل، همانطوریکه قطع اعضای گناه کار واجب بود در بنی اسرائیل، وبتحقیق نسخ شده از ما فرضیتش و جوازش الا

سؤال بیستم: والامر نوعان (أ) امرمطلق وامرمقیّد را تعریف کنید. در تعریف امرمطلق مقصد از عبارت (وهو علی التراخی خلافاً للکرخی) را با دلایل بیان فرمائید.

ب) امر مقید بر چند قسم است، قسم اول آنرا با مثال تعریف نموده، اقسام آنرا توضیح دهید

ج) فلهذا لا یتأدی عصر أمسه فی الوقت الناقص، بخلاف عصر یومه، این مسئله را توضیح دهید

د) حکم قسم اول مقید را با مثال توضیح دهید.

جواب سؤال بیستم: (أ) امر مطلق آنست که مقید به وقتی نیست که با فوت شدن وقت امر هم فوت شود: امر مقید آنست که مقید به وقتی باشد. مقصد عبارت (وهو علی التراخی خلافاً للکرخی) اینست که زمانی که زکات واجب شود آیا در همان روز زکات را بدهد یا وقت دیگری در نزد احناف هر وقت بدهد اشکالی ندارد، اما امام کرخی (رح) می فرمایند که در همان روز که زکات واجب شود زکاة را اداء کند.

(ب) امر مقید بر چهار قسم است. 1 قسم اول اینکه وقت ظرف برای مؤدی و شرط برای أداء وسبب برای وجوب می باشد، مانند وقت صلاة، قسم اول بر چهار قسم است اوجوب یا اینکه مضاف است بسوی جزء اول 2 وجوب مضاف بسوی جزء اول شروع 3 وجوب مضاف است بسوی جزء ناقص هنگام تنگی وقت 4 وجوب مضاف است بسوی کل وقت. مثال، اگر شد نماز را در اول وقت بخوانید مثلاً، اذان صبح ساعت 5 می شود، وفوراً بعد از اذان نماز را شروع کند، پس همان ثانیه اول سبب است، واگر در وسط وقت نماز را بخواند، وقت قبل از شروع نماز سبب است که همان 2 یا 3 ثانیه قبل از شروع نماز است. واگر در آخر وقت نماز را بخواند مانند نماز عصر، پس وقت ناقص سبب است، واگر بعد از وقت یعنی قضاء شد نماز را بخواند، پس کل وقت سبب می شود.

ج) به همین خاطر که سبب وجوب عصر امروز وقت ناقص است زمانیکه اداء نکرده نماز را در اجزاء صحیحه، و سبب وجوب عصر دیروز کل وقت فوت شده می باشد. زمانی گوئیم که عصر دیروز در وقت ناقص اداء نمی شود به این خاطر که کل وقت سبب است به اعتبار اکثر اجزایش، اگر چه، کل وقت مشتمل بر وقت ناقص است اما باز هم قضائی آوردنش صحیح نیست مگر در وقت کامل، اما عصر امروز در وقت ناقص اداء می شود، زیرا سبب وجوب عصر امروز وقت ناقص می باشد

د) حکم قسم اول مقید اینست که تعیین نیت شرط است ، بطور مثال بگوئید لانویت أن اصلی لهی الیوم»

سوال بیست ویکم : (أ) قسم دوم مقید را توضیح داده ، حکم آنرا بیان فرمائید (ب) الآتی لمسافر ینوی واجباً آخر .... بخلاف المریض .... وفی النفل عنه روایتان .... تمام مسائل را با دلیل توضیح دهید . (ج) قسم سوم مقید را با شرائط آن و با مثال توضیح دهید (د) قسم چهارم مقید را با مسائل متفرع علیه و باشرائط بیان فرمائید .

جواب سوال بیست ویکم : (أ) قسم دوم امر مقید : اینست که وقت معیار است برای موڈی وسبب است برای وجوب ، قسم اول ودوم در یک چیز باهم فرق دارند، وآن اینکه ، در قسم اول وقت ظرف بود برای مأمور به ، امّا در اینجا وقت معیار است ، معیار آنست که مأمور به کاملاً وقت را می گیرد ، مانند وقت برای صوم رمضان که از صبح صادق تا غروب ، تمام وقت را می گیرد ، و با طولانی بودن وقت ، مامور به (صوم) هم طولانی می شود .

(ب) در نزد امام ابو حنیفه (رح) اگر شخصی در ماه مبارک رمضان به مسافرت رفت ، و نیت کرد در رمضان واجب دیگری را (مثل قضاء و کفاره) پس همانا واقع می شود آنچه را که نیت کرده واز خود رمضان واقع نمی شود ، دلیل ، زیرا که وجوب اداء از مانیکه ساقط شود در حق مسافر ، اختیار دارد که روزه بگیرد یا نگیرد ..... بخلاف المریض ، که در از رمضان واقع می شود ، چراکه رخصت او بخاطر عجز حقیقی است ، پس زمانیکه روزه گرفت وتحمل کرد سختی را برخودش ، دانسته می شود که همانا شخص عاجز نبوده است ، پس از خود رمضان واقع می شود .

وفی النفل عنه روایتان ، یعنی در روزه نفلی برای مسافر از امام ابو حنیفه (رح) دو روایت است ، در روایت حسن (رح) واقع می شود آنچه را که نیت کرده ، و در روایت ابن سماعه ، واقع می شود از رمضان ، دلیل اول ، زیرا زمانیکه الله تعالی به او رخصت داده به افطار کردن ، پس رمضان در حق أدایش مانند شعبان است ودر شعبان روزه نفلی صحیح است .

ج) قسم سوم امر مقید: وقت معیار باشد برای موقتی وسبب نباشد مانند قضاء رمضان که بسبب آن رمضان گذشته است ومعیار است، چراکه تمام وقت را در بر می گیرد . ودو شرط دارد ۱ نیت تعیین شرط است واحتمال فوت را ندارد ۲ شرط دوم تبییت است یعنی از شب نیت کردن ....

د) قسم چهارم امر مقید: یا اینکه مشکل باشد ، البته نه این مشکل که بمعنی دشوار وسخت است: بلکه آن مشکل در اینجا بمعنی نامعلوم ومشتبه است ، واین مشکل از یک نظر مشابه ظرف است واز نظر دیگر مشابه معیار است مانند حج ، در نزد امام ابویوسف (رح) اگر شخصی حج فرض شد، باید در همان سال حج کند ، والا گناهکار می شود ومردود الشهادة می گردد اما امام محمد (رح) می فرماید که با تأخیر دادن حج مشکلی پیش نمی آید ، بشرطی که آنرا انجام بدهد ، واگر انجام نداد تا اینکه وفات کرد، پس گناهکار می شود ، حکم این قسم اینست که بامطلق نیت اداء می شود اما با نیت نفل اداء نمی شود

سؤال بیست ودوم: والکفار مخاطبون بالأمر بالایمان ، ایا کفار در اعتقادات ، حدود وقصاص معاملات و عبادات ، مخاطب هستند یاخیر؟ با دلیل هر یکی توضیح دهید .

جواب سوال بیست ودوم: اصل در اعتقادات کفار مخاطب هستند ، ما که ایمان داریم و به ما می گوید ایمان بیاورید ، ودر عقوبات هم کفار مخاطب هستند ، وعقوبات را به این خاطر خداوند متعال فرض کرده است ، چون نظام عالم بوسیله اینها درست می شود ، البته کفاری که با ما زندگی می کنند (یعنی ذمّی) ، نه کفار دیگر ، چراکه حکم آنها جهاد است ، ودر معاملات هم کفار ذمّی مراد اند ، وباید در معاملات مثل ما باشند مگر در خنزیر وشراب ، زیراکه این دو برای آنها مباح هستند ، بهمین خاطر آنحضرت (ص) فرموده اند (الخمر لهم کالخل لنا، والخنزیر لهم کالشاة لنا) وجزیه بدهند تاکه خون واموال آنها مانند خون واموال ما در حفاظت باشد . ودر عبادات نیز کفار مخاطب هستند ، البته در وجوب أداء مکلّف نیستند ولی در حکم مواخذه در آخرت مخاطب هستند وبه خاطر ترک نماز عذاب داده می شوند ، ووجوب اداء برآنها لازم نیست ، چراکه نماز بدون ایمان واجب نیست .

البته مذهب صحیح وقول مختار اینست که ما دو نوع عبادت داریم ۱ احتمال سقوط را دارند مانند نماز،

۲. احتمال سقوط را ندارند مانند ایمان، پس آن عباداتی که احتمال سقوط را دارند در آنها کفار مخاطب نیستند، و در آن عباداتی که احتمال سقوط را ندارند مخاطب هستند.

سؤال بیست وسوم: (أ) نهی را تعریف کنید، نهی چرا قبح را تقاضا می کند، قبیح لعینه را تعریف کرده اقسام آنرا بامثال توضیح دهید، قبیح لغیره را تعریف کرده، اقسام آنرا بامثال توضیح دهید

ب) کدام نهی برقسم اول محمول است وکدام نهی برقسم دوم محمول است. بامثال توضیح دهید دلیل مسئله اول را بیان فرمائید. (ج) این عبارت برکدام اصل متفرع است، وخود عبارت را نیز توضیح دهید (ولهذا کان الرباء وسائر البیوع الفاسده ....) در کتاب ملاحظه شود.

جواب سوال بیست وسوم: (أ) تعریف نهی: وهو قول القائل لغیره علی سبیل الاستعلاء، لا تفعل. ، نهی صفة قبح را تقاضا می کند، زیرا که ناهی حکیم است وحکیم از کار خوب نهی نمی کند بلکه از کار بد نهی می کند. تعریف قبیح لعینه، آنست که قبح در ذات آن باشد، واوصاف و عوارض آنرا نگاه نمی کنیم، قبیح لعینه بردو قسم است. ۱ وضعاً ۲ شرعاً. وضعاً آنست که عقل آنرا قبیح می داند مانند «کفر» که در ذاتش قباحت است، وفطرت سلیم آنرا بد می داند، وشرعاً، آنست که باعقل کار ندارد، عقل آنرا اجازه می دهد ولی شریعت آنرا ناجائز می داند مانند بیع الحر، از نظر عقل، بیع مشکلی ندارد ولی شریعت برای بیع تعیین نموده که فرموده اند «مبادلة المال بالمال»، وحر مالی نیست. قبیح لغیره آنست که ذاتش قبیح نیست بلکه در صفتش قبح است، و بردو قسم است ۱ وصفاً ۲ مجاوراً، وصفاً: آنست که قبح مانند یک صفتی به منهی عنه چسپید. وجدا نمی شود مانند صوم یوم النحر. مجاوراً: آنست که صفت قبح بعضی اوقات با او یکجا است وبعضی اوقات جدا است مانند بیع وقت ندا:

(ب) اگر نهی از افعال حسی آمده پس آن محمول بر قبیح لعینه است مانند قتل، زنا، نوشیدن شراب، ونهی از افعال شرعی محمول برقبیح لغیره است مانند بیع مضامین وملاقیح.

ج) ولهذا کان الرباء: این مسئله متفرع است برقاعده نهی از افعال شرعی ومحمول است بر قبیح لغیره وصفاً، ربا وتمام بیوع فاسده وصوم یوم النحر، چونکه اینها دو چیز دار ۱ اصل ۲ وصف، نهی بر وصف اینها است نه براصل، مثلاً اصل بیع است ...

فائده حاصل می‌کند، و این ممنوع نیست، ممنوع زمانی می شود که و صفتش تغییر کند، زمانیکه جنس به جنس باشد، و همچنین تمام بیوع فاسده مانند، بیع با شرط فاسد، یا بیع بالخمر وغیره ......

سوال بیست وچهارم. (أ) والنهی عن بیع الحرّ والمضامین والملاقیح ونکاح المحارم ... سوال وجواب را توضیح دهید. (ب) وقال الشافعی (رح) فی البابین ینصرف الی القسم الاول ..... قول شافعی (رح) را با دلیل بیان فرمائید، و چند مسئله بر همین اصل امام شافعی (رح) متفرع هستند همه را بیان فرمائید. (مثلاً حرمت مصاهرة: آیا غصب مفید ملک است؟ سفر معصیت سبب رخصه می شود؟ کافر مالک مال مسلمان می شوند؟).

جواب سوال بیست وچهارم (أ) والنهی عن بیع الحرّ ... الخ. سؤال. شما گفتید که نهی از افعال شرعی برقبیح لغیره وصفاً واقع می شود، ما نهی از افعال شرعی داریم ولی از قبیح لعینه واقع شده اند، مانند بیع الحر، و نکاح المحارم؟ جواب. شما می دانید که اینجا مجازاً مراد از نهی، نفی ونسخ مراد است، نهی صیغه انشاء است، و نفی صیغه‌ی خبر است. انشاء برخبر محمول است، دلیل: چون محل نهی معدوم است، و مجازاً نفی مراد گرفته شده، ودر بیع الحرّ، محل بیع معدوم است و در بیع مضامین، محل بیع آب زن‌اله است نه نطفه

(ب) امام شافعی (رح) می فرماید که نهی از افعال حسّی وشرعی بر قبیح لعینه محمول هستند دلیل اول اینست که خداوند متعال از آنها نهی فرموده وکمال نهی در قبیح لعینه است اگر قرینه ای نباشد دلیل دوم، منهی عنه معصیت است، ومعصیت مشروع نمی شود، پس بین این دو تضاد است، مثلاً بیع فاسد معصیت است و در ملک آمدن ثواب و خوبی است، و ثواب وگناه باهم جمع نمی شوند. ١ حرمت مصاهره با زنا ثابت نمی شود، چراکه زنا معصیت است، و حرمت مصاهره نعمت خداوند متعال است و نعمت با معصیت ثابت نمی شود بلکه با نکاح صحیح ثابت می شود. ٢ اگر شخصی چیزی را غصب کند شما (احناف) می گوئید که سبب ملک است، در حالیکه غصب

معصیت است و در ملک آمدن نعمت است، پس این نعمت با معصیت ثابت نمی شود
۳ اگر شخصی سفر معصیتی کرد، در آن سفر نمازهایش را قصر نکند، چراکه سفر برای
معصیت است و قصر نعمتی است ومعصیت نعمت را ثابت نمی کند. ۴ اگر کفار بر
مسلمانان غلبه کردند و اموال مسلمانان را به دار الحرب منتقل کردند، در نزد امام
شافعی (رح) کفار مالک آن مال مسلمانان نمی شوند، چون غلبه کفار بر اموال مسلمانان
و بردن آنها به دار الحرب، کار حرام ممنوع است پس صلاحیت ندارد که سبب برای
ملک شود.

سوال بیست وپنجم: (أ) عام را بافوائد قیود تعریف کرده، حکم عام را بیان فرمائید.
ب) آیا نسخ خاص باعام درست است یاخیر؟ بامثال بیان فرمائید. (ج) واذا اوصی
بخاتم لإنسان ثم بالفص منه لآخر. ربط این مسئله را توضیح داده وخود مسئله را بیان فرمائید
د) ثم ان فی هذا المقام عامین اختلف فیهما الشافعی (رح) مع ابی حنیفة... اختلاف امام شافعی
بیان فرمائید. وهمان دو مسئله را توضیح داده، جواب آنها را از طرف احناف نیز بنویسید.

جواب سوال بیست وپنجم (أ) تعریف عام: فما یتناول افراداً متفقة الحدود علی سبیل الشمول
فوائد قیود، کلمه (ما) عبارت است از لفظ موضوع. (یتناول افراداً) بااین قید خاص خارج شد
وهمچنین اسماء عدد ومشترک نیز خارج شدند (متفقة الحدود) این قید برای بیان
تعریف است البته بعضی گفته اند که باقید متفقة الحدود، احتراز می کند از مشترک.
وباقید (علی سبیل الشمول) احتراز کرد از نکره منفیه. حکم عام: انه یوجب الحکم فیما
یتناوله قطعاً. (ترجمه) افرادی که در عام شامل می شوند در آنها قطعیت را ثابت می کند.
ب) نسخ خاص باعام جائز است مانند حدیث عرنیین که منسوخ شده باقول آنحضرت
را استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه.

ج) مقدمه‌ای که در ماقبل بیان شد این بود که عام با خاص مساوی است. مسئله: شخصی انگشتری
دارد، او وصیت می کند که بعد از مرگ من انگشتر را به فلانی بدهید، بعد با کلام مفصول گفت نگین
انگشتر را به فلانی بدهید، بعد هر دو آمدند دنبال انگشتر، وچون انگشتر عام ونگین خاص است

وعام وخاص مساوی هستند، پس حلقه را به اوّلی می دهیم، ونگین بین آنها نصف است.

اما اگر با کلام موصول گفت پس در این صورت بیانی می شود برای ماقبل، پس حلقه برای یکی ونگین برای یکی.

د) در این مقام دو عام هستند که اعتراض کرده امام شافعی(رح) بر امام ابوحنیفه(رح)، وگمان کرده که این دو عام خاص هستند در نزد امام ابوحنیفه(رح)، در حالی که چنین نیست. اعتراض اول، (ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه) در این آیه (ما) عام است، عامداً وناسیاً را شامل می شود، وشما احناف ناسیاً را خاص کردید، که ناسیاً حلال است، امام شافعی(رح) می فرمایند شما ناسیاً را خاص کردید ما عامد را خاص می کنیم، پس از جانب احناف سوال می شود که در این آیه چه چیزی ماند؟ جواب دادند که مراد آنست که نام غیر الله را بگیرد. اعتراض دوم. آنست که شخصی قتلی بکند یا عضوی را قطع کند ودر حرم داخل شود، یا بعد از دخول جنایتی بکند، شما (احناف) می گوئید که باید گرفته شود، قصاص کرده شود، وما سوی را خاص می کنیم، که بیرون اگر قتلی بکند حرم او را حفاظت نمی کند، پس مراد از آیه آنست که آمن من عذاب النار است. جواب اعتراض اول از طرف احناف. ما ناسی را خاص نکردیم، زیرا که ناسی اصلاً در آیه داخل نیست که خاص شود، چونکه ناسی در حکم ذاکر است وگناهی ندارد، پس جائز نیست خاص کردن عامد، با قیاس بر خبر واحد.

جواب اعتراض دوم از طرف احناف. کسی که عضوی را قطع کرده وداخل حرم شده، این اصلاً در آیه (ومن دخله کان آمنا) داخل نیست، زیرا که مقصود از آیه آمن الذات است واطراف ذات نیستند، بلکه مال هستند.

سؤال بیست وششم: فان لحقه خصوص معلوم ..... در مورد عام مخصوص منه البعض سه مذهب وجود دارد، هر مذهب را با دلیل وتشبیه با مسئله فقهیه ای بیان فرمائید؟

جواب سوال بیست وششم: مذهب اول می فرمایند که اگر ملحق شود با عام قطعی مخصص معلوم یا مجهولی، قطعیت عام باقی نمی ماند، ولیکن دلیل گرفتن با آن عام ساقط نمی شود، (دلیل) بخاطر عمل کردن به شبه استثناء ونسخ. پس این دلیل خصوص بنابر این مذهب، مثال این مسئله فقه می باشد: مسئله. فرمانیکه شخصی دو غلام بفروشد در مقابل هزار درهم، مبنی بر اینکه آن شخص بائع) ... یکی از آن دو غلام اختیار دارد، وثمنش را هم مشخص کرد، این نوع بیع جائز است

مذهب دوم: اینها در عام مخصوص منه البعض کوتاهی کرده‌اند ، زیراکه می‌گویند دلیل گرفتن با آن عام، کاملاً ساقط می‌شود ، فرق نمی‌کند که مخصوص معلومی باشد یا مجهولی ، و عام را فقط با استثناء تشبیه داده‌اند ، زیراکه آنها جانب صیغه را رعایت نکرده‌اند وفقط جانب معنی را اعتبار کرده‌اند ، و آن عدم دخول است . پس این مسئله مانند بیعی است که نسبت داده می‌شود بطرف شخص آزاد و غلام با ثمن واحد .

مذهب سوم: این گروه افراط کرده اند در عام مخصوص منه البعض . اینها می‌گویند که عام قطعی باقی می‌ماند ، تشبیه داده اند آنرا فقط با ناسخ (بخاطر مستقل بودن صیغه) زیرا هر یکی از آن دو مستقل بنفسه می باشد ، بخلاف مستثناء . تشبیه برای دلیل این مذهب با مسئله فقهی مذکور اینست که زمانیکه شخصی دو غلام را با یک ثمن فروخت و هلاک شد یکی از آن دو غلام قبل از تسلیم کردن ، باقی می ماند بیع در دیگری با حصه ای از هزار .

سوال بیست و هفتم: الفاظ عام را مختصراً با مثال نام ببرید ؟

جواب سوال بیست و هفتم: الفاظ عموم یا اینکه باعتبار صیغه و معنی بر شمول دلالت می‌کنند یا فقط باعتبار معنی بر شمول دلالت می‌کنند مانند رجال و قوم . الفاظ عام عبارتند از ... ۱ (مَن) مانند من شاء من عبیدی العتق فهو حرٌّ ۲ (ما) مانند ان کان ما فی بطنک غلاماً فأنت حرّةٌ فولدت غلاماً و جاریةً لم تُعتق . ۳ (کل) مانند کل امراة اتزوجها فهی طالق ۴ (کلما) مانند کلما تزوجت امراة فهی طالق ۵ (الجمیع) مانند جمیع من دخل هذا الحصن اولاً فله من النفل کذا .

سوال بیست و هشتم: ما ینتهی الیه الخصوص نوعان ..... توضیح با مثال و اختلاف شافعی(رح)

جواب سوال بیست و هشتم: آن عددی که تخصیص بر آن منتهی می شود بر دو نوع است ۱ الواحد ، واحد در آن عامی که باعتبار صیغه مفرد هستند مانند من ، ما ، طائفه ، یا اینکه با آن عام هستند مانند جمع های معرفه بالام جنس . مثل ، المرأة ، النساء . ۲ الثلاثه ، در آن عامی که به اعتبار صیغه و معنی جمع باشند ، مانند رجال و نساء ، بصورت نکره ، زیراکه اقل جمع سه است به اجماع اهل لغت ، ولی امام شافعی(رح) می‌فرمایند که اقل جمع دو است ، پس تخصیص ... می شود ، دلیل امام شافعی(رح) قول آنحضرت (ص) که فرموده (الاثنان فما فوقهما جماعة)

مصنف (رح) از جانب امام صاحب جواب می دهند که این حدیث محمول است بر سوار بث و

سوال بیست ونهم: تعریف و حکم ومثال مشترک ؟ آیا عموم مشترک جائز است یا خیر با

اختلاف امام شافعی (رح) .... تعریف وحکم ومثال مؤول ، ظاهر نص ، مفسر ، محکم ....

جواب سوال بیست ونهم: تعریف مشترک ، فما یتناول أفراداً مختلفة الحدود علی سبیل البدا

ترجمه) آنست که افراد زیادی را شامل می شود که تعریف آنها فرق می کند ، اینها را علی سبیل

البدلیت شامل می شود . حکم مشترک : التوقف فیه بشرط التأمل لیترجح بعض وجوهه للعم

ترجمه) توقف کردن در آن بشرط تأمل وفکر کردن تا ترجیح حاصل کند بعضی از معانیش

بخاطر عمل کردن در آن ، مانند قروء در آیه (ثلاثة قروء) که مشترک است بین دو معنی ،

حیض و طهر که باهم ضداند . امام شافعی (رح) می فرمایند که عموم مشترک جائز است ، یعنی

می توانیم در یک زمان از یک لفظ هر دو معنی را مراد بگیریم . دلیل امام شافعی (رح) این آیه

است (ان الله وملائکته یصلون علی النبی) صلاة از جانب الله تعالی رحمت است واز جانب فرشتگا

استغفار ، ومراد گرفتن تمام معنایش جائز است .

ب) تعریف مؤول : فما ترجح من المشترک بعض وجوهه بغالب الرأی ، (ترجمه) یعنی زمانی

که یک معنی مشترک با تأویل مجتهد ترجیح حاصل کرد ، آنرا مؤول می گویند . حکم مؤول . العم

به علی احتمال الغلط . (ترجمه) یعنی عمل کردن برآن واجب است ، باوجود احتمال غلط دانستن در

تأویل مجتهد ، مانند لفظ قروء ، که دارای دو معنی بود یعنی (حیض وطهر) وقتی که یک معنی ترجیح

حاصل کرد برآن عمل می کنیم .

ج) تعریف ظاهر: اسم لکلام ظهر المراد به للسامع بصیغته . (ترجمه) یعنی بمحض شنیدن صیغه

مقصد ومراد کلام ظاهر شود (البته سامع اهل لسان باشد . حکم ظاهر : وجوب العمل بالذی

ظهر منه ، (ترجمه) یعنی عمل واعتقاد برآن واجب است ، مانند این گفته خداوند متعال

(واحل الله البیع وحرم الربا) .

د) تعریف نص . فما ازداد وضوحاً علی الظاهر لمعنیً من المتکلم لا لنفس الصیغة . (ترجمه) یعنی ن

آنست که معنایش از ظاهر واضح تر باشد، و وضوح از جانب متکلم باشد نه از صیغه.

حکم نص. وجوب العمل بما وضح علی احتمال تأویل هو فی حیز المجاز: (ترجمه) هر معنی که از آن ظاهر می شود عمل برآن واجب است ودر آن احتمال تأویل است. مانند این قول خداوند متعال. (أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا):

هـ) تعریف مفسر: فما ازداد وضوحاً علی النص علی وجه لایبقی معه احتمال التأویل والتخصیص. (ترجمه) یعنی مفسر آنست که از نص واضح تر باشد، بصورتی که احتمال تأویل وتخصیص باقی نماند. حکم مفسر، وجوب العمل به علی احتمال النسخ. (ترجمه) عمل کردن برآن واجب است باوجود احتمال نسخ. مانند فسجد الملائکة کلهم اجمعون.

ی) تعریف محکم: فما احکم المراد به عن احتمال النسخ والتبدیل. (ترجمه) یعنی مقصد ومرادش پخته شده در حالیکه ممتنع است از احتمال نسخ وتبدیل. حکم محکم. وجوب العمل به من غیر احتمال. (ترجمه) عمل کردن برآن واجب است بدون احتمال.

سوال سی أم: ویظهر التفاوت عند التعارض. مثال هریکی را بیان فرمائید ... مسئله فقهی که متفرع است بر تعارض میان نص ومفسر، آنرا بیان فرمائید.

جواب سؤال سی أم: یعنی ظاهر نمی شود تفاوت در میان این اقسام چهارگانه در ظنیت وقطعیت زیراکه تمام اینها قطعی هستند، پس ظاهر نمی شود تفاوت هنگام تعارض.

مثال تعارض ظاهر با نص. قول خداوند (واحل لکم ماوراء ذالکم ان تبتغوا بأموالکم) این آیه ظاهر است با این قول خداوند که نص است تعارض دارد (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنیٰ وثلث وربٰع).

مثال تعارض نص با مفسر. قول آنحضرت (ص) که فرمود (المستحاضة تتوضأ لکل صلاة) با این قول آن حضرت (ص) که فرمود (المستحاضة تتوضأ لوقت کل صلاة) پس همانا اولی نص است تقاضا می کند برای هر نماز وضوء جدیدی، ودومی مفسر است واحتمال تأویل را ندارد، چونکه لفظ وقت در آن صراحتاً یافته می شود.

مثال تعارض مفسر با محکم: قول الله متعال. (واشهدوا ذوی عدل منکم) تعارض کرده با این قول الله متعال (ولا تقبلوا لهم شهادةً ابداً) پس همانا اولی مفسر است تقاضا می کند قبول شهادت را

محدودیت فی القذف بعدازتوبه ، به این خاطر که آنها عادل گشته اند ، و دوّمی بحکم ابنت تقاضا می کند قبول نکردن شهادت آنها .

مسئله فقهی که متفرع است برتعارض میان نص ومفسر ، و آن اینست که شخصی زنی را تا یک ما ازدواج می کند ، این قطعاً و یقیناً متعه است (توضیح) مراداز قولش « تزوّج » این نص است در نکاح ، اما احتمال تأویل را دارد ، به این صورت تا یک مدت مشخص نکاحی باشد ، پس این متعه می شود ، و این قولش (الی شهر) مفسر است و احتمال تاویل را ندارد ، مگر اینکه با متعه ای پس حمل می شود بر متعه .

سوال سی ویکم: تعریف ، حکم ومثال ـ خفی ، مشکل ، مجمل ومتشابه ، بیان شود .

جواب سوال سی ویکم: تعریف خفی: ماخفی مراده بعارض غیرالصیغة لاینال إلّا بالطلب . ترجمه) خفی آنست که مقصدش پوشیده است بخاطر عارضی دیگر ، نه بخاطر صیغه ، و این با طلب حاصل می شود ، حکم خفی . النظر فیه لیعلم أنّ اختفاءه لمزیة فیظهر المراد به . (ترجمه) حکم خفی آنست که در آن خوب فکر کرده شود ، که مراد کلام بخاطر چه سببی پوشیده است آیا به این خاطر که خفی در آن زیاد است ، یا اینکه خفای آن کمتر است .

تعریف مشکل . فهو الداخل فی اشکاله . (ترجمه) آنست که در امثال خود داخل شود . حکم مشکل . اعتقاد الحقیّة فیما هو المراد ، ثم الاقبال علی الطلب والتأمّل فیه الی أن یتبیّن المراد . ترجمه) حکم مشکل اینست که هر چه که حکم خداوند است ، برحق است ، البته تأمّل می کنیم که از آن لفظ کدام معنی را مراد بگیریم ، مانند قول خداوند متعال « فأتوا حرثکم أنّی شئتم »

تعریف مجمل : ما ازدحمت فیه المعانی ، واشتبه المراد به اشتباهاً لایدرک بنفس العبارة بل بالرجوع الی الاستفسار ، ثم الطلب ثم التأمّل . (ترجمه) مجمل آن کلامی است که در آن ازدحام معانی اشد ، و مراد مشتبه شده است و فهمیده نمی شود بنفس عبارت ، بلکه اوّلاً باید از خود متکلم توضیح آنرا استفسار کنیم ، بعد طلب کنیم ، و بعد تأمّل . حکم مجمل . اعتقاد الحقیّة فیما هو المراد ، والتوقف فیه الی أن یتبیّن ببیان المجمل . (ترجمه) اعتقاد حق بودن به مراد آن ، و توقف کردن در آن تا بیان مجمل ثابت شود .

تعریف متشابه: فهو اسم لما انقطع رجاء معرفة المراد منه: (ترجمه) متشابه آنست که امید دانستن مقصد منقطع شده است، واین آخرین درجه خفاء است. حکم متشابه، اعتقاد الحقیة قبل الإصابة. (ترجمه) قبل از اینکه مقصدش واضح شود، اعتقاد داشتن به آن واجب است مانند حروف مقطعات (الٓمٓ، حمٓ) متشابه بر دو قسم است ۱ آنست که معنایشان اصلاً نهمیده نمی شود مانند حروف مقطعات. حمٓ، الٓمٓ. ۲ آنست که معنای آن نهمیده می شد اما مراد آن فهمیده نمی شود مانند ید الله، وجه الله.

سوال سی ودوم: تعریف، حکم و مثال حقیقت و مجاز، را بیان فرمائید.

جواب سوال سی ودوم: تعریف حقیقت. (فاسم لكل لفظ اريد به ما وضع له) نام آن لفظی است که معنی موضوع له از آن مراد گرفته شده است. حکم حقیقت. وجود ما وضع له خاصاً كان او عاماً. (ترجمه) ثابت شدن آنچه که وضع شده برای حقیقت، فرق نمی کند خاص باشد یا عام. مثال حقیقت قول آنحضرت (ص) است که فرمود (لا تبیعوا الدرهم بالدرهمین ولا الصاع بالصاعین) که درهم حقیقت است، و صاع مجاز است.

تعریف مجاز. فاسم لما ارید به غیر ما وضع له لمناسبة بینهما. (ترجمه) نام آن لفظی است که غیر معنی موضوع له از آن مراد گرفته شود، بخاطر مناسبتی که بین معنی موضوع له وغیر موضوع می باشد. حکم مجاز. وجود ما استعیر له خاصاً کان او عاماً. (ترجمه) حکم مجاز آنست که آن معنی که آن لفظ برای آن معنی مجازاً استعمال شده است، آن معنی ثابت شود، فرق نمی کند آن معنی خاص باشد یا عام: مثال مجاز. قول آنحضرت (ص) که فرمود (لاتبیعوا الدرهم بالدرهمین ولا الصاع بالصاعین) که در اینجا خود صاع مراد نیست، بلکه آن چیزی که در صاع است، آن مراد است.

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم : از استاد محترم شیخ القرآن مولانا غلام الله خان (حفظه الله) تقدیر وتشکر

می‌کنیم که صلاحیتی در ما بوجود آوردند، تا بتوانیم کتاب نور الانوار را با روشنی آسان ومختصر

حل نمائیم، خداوند متعال به ایشان جزاء خیر بدهد وروز به روز به درجات علمی ومعنوی

این بزرگوار بیفزاید (آمین یارب العالمین)

باتوفیق خداوند متعال وهمکاری همکلاسی ها توانستیم بحث اصلی سؤالات را به اتمام برسانیم، و

چونکه این سوال وجواب ها را، دوستان وهمکلاسی های عزیزمان، کپی برداری

می‌کنند، به رسم یادبود - تا باشد در حق یکدیگر دعا کنیم - اسامی تمامی این همکلاسی ها

را یادداشت کرده، وبه آنها می‌گوئیم، که بخاطر الله باهم دیگر محبت کنید، ومارا نیز از دعای خیرتا

فراموش نکنید.

عبدالبصیر درکزهی . از شورشادی

حافظ کاظم رمشکی . از گارو

یعقوب ناروئی . از زاهدان

حافظ داود براهوئی. از سفید آب

عبدالمالک شهنوازی. از خاش

سلیمی میربلیچ زهی ، از میرجاوه

خالد یاگی زهی . از کرمان

عبدالرزاق حسن زهی ، از سراوان

محمد نبی براهوئی . از لونک

محمد دیارگرد ، از نیمروز

ابراهیم مسندانی رند. از زاهدان

۱۱ عبدالناصر براهوئی. از حاجی آباد

۱۲ الیاس کریمداد زهی . از [illegible]

۱۴ حافظ سعید رخشانی از میرجاوه

۱۵ سعید ریگی شاد از چاه احمد

۱۶ شفیع الله خوگانی از نیمروز

۱۷ محسن حسن زهی از گوهرکوه

۱۸ محمد ریگی ، از خاش

۱۹ احسان الله محمدزهی از زهک

تاریخ: پنجشنبه ۱۳۶۷/۱/۳ ه ش

۱۴۰۸ ه ق

«توجه» از خوانندگان محترم استدعا داریم

که اگر در این جزوه کمی وکاستی مشاهده

نمودند آنرا اصلاح نمایند، (جزاکم الله خیرا).

تعریف عبارة النص: فهو ما سیق الکلام لأجله و أرید به قصداً، (ترجمه) عبارت النص حکمی است که کلام برای آن طرح شده باشد و مقصود کلام است.

تعریف اشارة النص. فهی ما ثبت بنظم النص من غیر زیادة و هو غیر ظاهر من کل وجه ولا سیق الکلام لأجله (ترجمه) اشارة النص حکمی است که از لفظ نص ثابت شده باشد، و بدون هیچ نوع زیادتی و من کل وجه ظاهر نباشد. نه کلام برای آن رانده شده باشد.

مثال عبارة النص و اشارة النص، (وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن) این آیه در بحث اثبات نفقه، عبارة النص است و همچنین نسب اولاد از پدران با اشارة النص ثابت می شود.

تعریف دلالة النص. فهی ما عُلم علّة للحکم المنصوص علیه لغةً لا اجتهاداً ولا استنباطاً. (ترجمه) دلالة النص آن چنان معانی است: که علت دانسته شود برای حکم منصوص علیه، از روی لغت، نه از نظر اجتهاد و استنباط.

حکم دلالة النص: عام بودن حکم منصوص علیه است بجهت عام بودن علت آن.

مثال دلالة النص: فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما

تعریف اقتضاء النص: فهو زیادة علی النص لا یتحقق معنی النص إلّا به، کأنّ النص اقتضاه لیصح فی نفسه معناه، (ترجمه) مقتضیٰ آن زیادتی بر نص است که معنی نص به اعتبار ذات خود صحیح گردد:

حکم مقتضی: انه یثبت بطریق الضرورة فیقدر بقدر الضرورة.

مثال مقتضی: أنت طالق، انت حُرٌّ.

تعریف صریح: لفظ یکون المراد به ظاهراً، کقوله بعت واشتریت. وحکمه، أنه یوجب ثبوت معناه ای طریق کان من اخبارٍ او نعتٍ او نداءٍ، ومن حکمه انه یستغنی عن النیة.

تعریف کنایه: هی ما استتر معناه، وحکم الکنایة. ثبوت الحکم بها عند وجود النیة او بدلالة الحال کمذاکرة الطلاق.

تعریف عزیمت: هی القصد اذا کان فی نهایة الوکادة. عزیمت بر چهار قسم است ۱ فرض ۲ واجب ۳ سنت ۴ نفل.

تعریف رخصت: عبارة عن الیُسر والسهولة و فی الشرع. صرف الامر من عسر الی یُسرٍ بواسطة عذر فی المکلف.

رخصت بر دو قسم است ۱ آنکه انجام دادن کار حرام مباح گردد همراه با بقای حرمت. حکمش اگر صبر کند تا کشته شود ماجور خواهد بود بخاطر باز ایستادن از کار حرام و بزرگداشت نهی شارع (ص) مانند مجبور کردن مسلمان به کفر ۲ تغییر صفت فعل است. مثال کسی که از شدت گرسنگی مجبور شد [illegible] دار یا شراب. حکمش. اگر از خوردن آنها باز ایستاد تا هلاک شد گنهکار می شود.